

■ دورایران راگشتم

هنگام برگشتن به خاش و دیدن نمایش پهلوانی «حسن پور» و صحبت با او، بیشتر ترغیب می شود تا روی پیشنهادش فکر کند: «حسن پور در منزل یکی از اقوام من ساکن شده بود، با او صحبت کردم و متوجه شد که در کارهای ژیمناستیک تبحر دارم، پیشنهاد کرد همراه او و همسرش به سایر شهرهای کشور مسافرت کنم و کارم را ارائه بدهم. آن زمان که قبول کردم با او همراه شوم، ۱۶ سال بیشتر نداشتم و طی دو سال بیش از نیمی از شهرهای ایران را گشتم و نمایش اجرا کردیم». در این مدت او حرکات پهلوانی، انتی پات و ژانگول را هم به حرکات آکروباتیکش اضافه می کند. استقبال از کارهای نمایشی در آن زمان به دلیل نبود سینما و تلویزیون طرفداران پروپاقرصی داشته: «گاهی اتفاقی می افتاد چندین گروه نمایشی هم زمان به شهری می رسیدیم که هر کدام مان کارمان با دیگری تفاوت داشت، اما مردم بسیار مشتاق بودند و به دیدن همه گروه ها می رفتند». شور و شوقش برای انجام کارهای جدید سبب شده تا دست به کار شود و وسایل مورد نیازش مانند تک چرخ و قرقره و شمشیر را تهیه کند تا حرکات آکروباتیکش به روز باشد و تماشاچی را با حرکات تکراری، خسته و کسل نکند.

■ تنهایی کارم را شروع کردم

بعد از دو سال از حسن پور جدا می شود و به زادگاهش برمی گردد و خودش به طور مستقل به کار نمایش می پردازد و حرکات پهلوانی، آکروباتیک، انتی پات و ژانگول را به کارش اضافه می کند و برای اجرای نمایش به تک تک شهرهای ایران سفر می کند، حتی در برخی شهرها چندین بار اجرا داشته است. با از بورس افتادن کارش تصمیم می گیرد شغل دیگری را انتخاب کند و به استخدام آموزش و پرورش درمی آید. از سال ۵۳ تا ۵۷ در آموزش و پرورش خاش فعالیت کرده و در جریان انقلابی به چهره ای شاخص تبدیل می شود: «منافقین شبانه به خانه ام حمله و تیراندازی کردند. در درگیری، تیری به دستم خورد و مجروح شدم. قصد جانم را داشتند؛ به همین خاطر سال ۵۷ حکم انتقالی ام را به مشهد گرفتم، زیرا با این شهر غریبه نبودم و زادگاه مادرم محسوب می شد. در آن سال ها به دلیل جنگ و وضعیت کشور، کارم کمی کساد شده بود و از سال ۵۹ که جشن های انقلاب شروع شد، از من برای اجرای نمایش دعوت کردند، به طوری که در دهه فجر هر سال بیش از ۲۰ نمایش اجرا می کردم و گاهی صبح و بعد از ظهر برنامه داشتم».

■ احداث سالن مجهز نمایش

سال ۶۰ تصمیم می گیرد کارش را در مشهد گسترش دهد؛ به همین خاطر با شهردار وقت صحبت می کند تا محلی را برای کارش در نظر بگیرند. در آن زمان گروه های دیگری مانند خیمه شب بازی، سیابازی و شعبده بازی در پارک ملت و در سطح شهر فعالیت می کردند، اما هیچ کدام کار

حرفه ای آکروبات و سیرک کلاسیک را انجام نمی دادند: «در پارک ملت روبه روی فانفار زمینی را دادند که با برزنت آن را مسقف کردم و ۲۰۰ صندلی چیدم و پارچه ای را نقاشی کردم که کارم را تبلیغ کنم. خیلی زود کارم گرفت و معروف شدم. حتی به جرئت می توانم بگویم کار من سبب شد که شهر بازی پارک ملت رونق بگیرد و شناخته تر شود. سال ۶۲ خواستم یک سالن برایم بسازند، اما افرادی کارشکنی کردند و گذاشتند ساخت سالن به اتمام برسد و فقط یک اسکلت نیمه کاره تحویل دادند که با هزینه شخصی ام سالن را تکمیل و مجهز کردم. کار ساخت و ساز سه ماه طول کشید و زمین ۵۰۰ متری ای را که در اختیارم گذاشته بودند، با طراحی خودم به مجهزترین سالن آکروبات تبدیل کردم. خیلی ها در حین کار می گفتند: «موفق نمی شود»، «کارت نمی گیرد»، «خودت را اذیت می کنی». و... اما برعکس آنچه می گفتند، روز به روز کارم رونق گرفت و تشکیل صف های طولانی برای دیدن نمایشم نشان می داد که آن ها شکست خورده اند. همین امر زمینه ای شد برای کینه برخی ها و درخواست رشوه کردند ولی من باج ندادم، حتی یادم می آید با گروه های بسیار ضعیف و مبتدی قرارداد بسته و مبلغی هم از آن ها گرفته بودند تا با اسم من در سالنی که ساخته بودم، برنامه اجرا کنند، اما با سماجت من آن ها نتوانستند سالن را تصاحب کنند».

■ سیرک کلاسیک خانوادگی

هر چند که خود مدبری در خانواده ای بزرگ شده است که حمایتی از کارش نکرده اند، او از همان کودکی فرزندانش را با هنر آشنا کرده است: «من خیلی زود ازدواج کردم. همان زمان به سر بازی ام رفتم و بعد از اتمام دوره سر بازی، اولین پسرم به دنیا آمد. از همان کودکی او را تمرین می دادم و حرکات ساده ژیمناستیک را با او انجام می دادم». مدبری چهار پسر دارد که در آن سال ها به ترتیب وارد کار هنر می شوند: «اولین پسر من سال ۶۳ به طور رسمی وارد کار شد. تا قبل از آن، تمام اجراهایم انفرادی بود. با اضافه شدن فرزندانم به اجراها، کار متفاوت و جذابیتش برای مردم بیشتر شد. ما یک گروه پنج نفره و کامل بودیم که کار جدی و کمدی را در کنار هم اجرا می کردیم. یادم می آید در یکی از اجراهایمان، یکی از تماشاچیان آن قدر به کارهای کمدی پسر من خندید که غش کرد». تمام کارهای مربوط به اجرا به عهده خود مدبری بوده؛ از نویسندگی، انتخاب لباس، ساخت وسایل، ساخت صحنه، انتخاب آهنگ و گریم پسر ها گرفته تا تبلیغات پشت بلندگو. خودش می گوید: «صبح ها سر کار دیگری می رفتم و بعد از ظهرهای تابستان که ساعت اوج کار من در پارک ملت بود، از بعد از ظهر تا ۱۲ شب دایم کار می کردم اما خسته نمی شدم، چون کارم را دوست داشتم».

سمیرا منشادی - عنوان قدیمی ترین آکروبات باز، پیش کسوت حرکات تعادلی و قدرتی محیر العقول را دارا اما این روزها دیگر کسی او را نمی شناسد و حتی آن ها که زمانی پای نمایش هایش از شجاعت و جسارتش انگشت به دهان می ماندند، او را از یاد برده اند. «محمد رضا مدبری» این روزها دیگر آکروبات را کنار گذاشته است و آنچه بیشتر از باز نشستگی ازارش می دهد، بی مهری برخی مسئولان و متولیان است که او را از کارش به اجبار دور و خانه نشین کرده اند. مدبری چندین بار اجرای برنامه هایش کشورمان را شهر به شهر گشته است و تنها فردی در کشور بوده که هنرهای کلاسیک سیرک را به صورت حرفه ای اجرا کرده است، او پسرش، جواد مدبری، را که این روزها کار پدرش را انجام می دهد، در دفتر شهرآرامحله ملاقات کردیم.

■ زندگی برهیجان کودکی

محمد رضا مدبری سال ۱۳۲۶ در شهرستان خاش استان سیستان و بلوچستان به دنیا آمده است از مادری مشهدی و پدری اهل سیستان و بلوچستان. او دوره ابتدایی را در همان شهر پشت سر گذاشته است. از کودکی شیفتن ها و هیجان فراوانش را به یاد دارد و اینکه در دوره دبستان هر روز میله بارفیکس حیاط مدرسه و زمین دو در قرقش بوده: «آن زمان امکانات ورزشی مدارس بسیار کم و محدود بود و به میله بارفیکس و تور فوتبال خلاصه می شد. دوره دبیرستان، ورزش کمی جدی تر می شد». خانواده و محیط مدرسه انعطاف بدنی اش را نادیده می گرفتند و به پای شیفتن هایش می گذاشتند. او به یاد دارد که جرعه کارهای آکروبات در او با دیدن فیلم های چارلی چاپلین زده شده: «آن زمان ها نمایش فیلم سیار وجود داشت که معمولاً این فیلم ها در شهرهای دور افتاده نمایش داده می شد. هر زمان که فیلم های چارلی چاپلین را می دیدم، از او الهام می گرفتم و روز بعد آن را باها تکرار می کردم». او تا ششم ابتدایی درس می خواند و برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه «ابدال خان» در پایین خیابان، راهی مشهد می شود. در آن دوران به باشگاهی که در بالاخیابان ژیمناستیک تعلیم می دادند، می رود و برخی حرکات را یاد می گیرد. یک سال بیشتر در حوزه علمیه ابدال خان بوده و بنا به دلایلی راهی تهران می شود. یک سالی در تهران می ماند و باز دوباره به شهرش برمی گردد. در تهران هم حرکات ژیمناستیک را آموزش می بیند و کارش را تکمیل می کند.

گفتگو با محمد
که دوره ای باعث
خانواده